

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به روایت مقبوله معروف عمر ابن حنظله بود و نکاتی را به عنوان رجالی در مفردات سند متعرض شدیم، بعد بنا شد یک نکات مطالبی را که در این جا در اختلاف نسخ یا جهات دیگر روایی است مطرح بکنیم.

عرض شد در یک نسخه منحصر به فرد که مرحوم شیخ طوسی دارد محمد ابن حسن شمون است که توضیحاتش داده شد و عرض کردیم ظاهرا این نسخه غلط است و به ذهن ما هم آمد که منشا غلط به حسب ظاهر و العلم عند الله شاید نسخه مغلوطنی بوده که ایشان از آثار محمد ابن یحیی نقل کردند. توضیحاتش گذشت و بحث دوم راجع به این بود که محمد ابن حسین عن محمد ابن عیسی شاذ است و ما جای دیگه نداریم مخصوصا عن صفوان و توضیح داده شده که در بعضی از موارد در کافی نه، در نسخ این روایات هم نه. در بعضی از موارد محمد ابن حسین و محمد ابن عیسی به صورت عطف آمده است. طبعا اگر به صورت عطف باشد مشکل حل می شود چون محمد ابن حسین از روات معروف کتاب صفوان است یعنی از کسانی است که خیلی روایت از صفوان دارد، این سرّ علمیش هم این است یعنی اگر بخواهیم بشناسیم از روات مشهور است یک: اگر شخص در فهرس اسمش آمد شما صفوان ابن یحیی را در فهرست شیخ و نجاشی نگاه بکنید. اگر در فهرس اسم او آمد یعنی نسخه مثلا طریق چون به نسخه است دیگه، در فهرس نسخه معروف است، یکی هم در روایات زیاد وارد بشود، نشان می دهد که این نسخه است. به نظرم در فهرست شیخ در ترجمه صفوان اولین طریقی که ذکر می کند محمد ابن حسین است فکر می کنم و این طور که در این معجم آقای خوئی آمده من حساب نکردم، ایشان نوشتند در کتب اربعه محمد ابن حسین از صفوان حدود ۱۵۰ یا ۲۵۰ مورد است که اینها کاملا شاهد بر این می شود که این کتاب صفوان به نسخه محمد ابن حسین، البته این بحث، بحث فهرستی هم هست، به هر حال بحث رجالی چون الان بیشتر مورد نظر ما بحث رجالی است خلط نشود معلوم می شود که از روات بسیار معروف از صفوان همین محمد ابن حسین رحمه الله است.

یکی از حضار: خبرنا بجمیعها جماعة عن محمد ابن علی بن حسین

آیت الله مددی: صدوق، جماعة یعنی مرحوم شیخ مفید و ابن غضائری پدر و ابن عبدون، این جماعت است.

یکی از حضار: و اخترنا ابن ابی جید عن محمد ابن الحسن، صفار و سعد، محمد ابن یحیی، احمد ابن ادريس و محمد ابن الحسين

آیت الله مددی: عن محمد، جمیعاً عن محمد. این است دیگه، ایشان اول سندش محمد ابن حسین است.

آن وقت از آن طرف می بینیم یک دفعه مشایخ قم از او نقل کردند. این ها همه شاهد بر این است که نقل از کتاب است. شفاهی نبوده

و این ها الان در کتاب کافی هم هست، معظم اینها هست. البته سعد نیست اما محمد ابن یحیی هست، احمد ابن ادريس هست، محمد ابن

احمد صاحب نوادرالحکمة هست، سعد ابن عبدالله هست، اینها زیاد از محمد ابن حسین نقل کردند. این نشان می دهد که این نسخه اصلاً

نسخه، عن محمد ابن الحسين عن صفوان. این طریق اول شیخ طوسی است.

یکی از حضار: و یعقوب ابن یزید هم دارد از صفار. این هم طریق اولش نیست، طریق دوم است. خبرنا بجماعة و خبرنا ابن ابی جید،

این دومی است.

آیت الله مددی: شما محمد ابن حسین را خودتان خواندید که، جماعة. می گویم اولی است.

یکی از حضار: اول می گوید خبرنا بجمیعها جماعة که فرمودید مفید است. عرض کردم بعد می گوید و خبرنا ابن ابی جید عن محمد

ابن الحسن، قمی ها را می شمارد تا محمد ابن الحسين.

آیت الله مددی: در این جا عن است، و او نیست. می خواهم این را بگویم.

یکی از حضار: بعدی و یعقوب دارد اما این جا عن است.

آیت الله مددی: عن محمد ابن الحسين، این سند اول است، طریق اول است. این طریق اول شیخ بود دیگه.

یکی از حضار: پس آن چیست و خبرنا بجمیعها جماعة عن محمد ابن الحسين؟ این طریق اول نیست.

آیت الله مددی: چرا دیگه، مگه این را اول نیاورده؟

یکی از حضار: دوم آورده.

آیت الله مددی: اول چه کسی را آورده؟

یکی از حضار: اول: خبرنا بجمیعها جماعة عن محمد ابن علی ابن الحسین.

آیت الله مددی: این صدوق.

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسن ابن ولید، تمام شد، و خبرنا

آیت الله مددی: همین طریق اول است، راه دوم به ابن الولید. این راه دوم این تعلیق است به اصطلاح، به قول امروزی ها حیلولة، این به ابن الولید می رساند، باز دو مرتبه به ابن الولید. فقط فرقی این است که طریق اول به ابن الولید دو واسطه می گیرد و آن یک واسطه دارد. فرقی این است دیگه چون مرحوم شیخ از ابن الولید که نقل می کند عادتاً این جور است، یا از مفید پسر ابن الولید از ابن الولید، این دو تا. یا از مفید از صدوق از ابن الولید، این هم دو تا. یا از ابی جید عن ابن الولید، این یکی. هر دو یک طریقند. این دو تا راه به یک کتاب است، به طریق ابن الولید. این دیگه شیخ المفهرسین در قم ابن الولید است، به فهرست ابن الولید بر می گردد. به فهرست ابن الولید دو طریق نقل می کند، یکی علو اسناد دارد ابن ابی جید، چون عرض کردم ابن ابی جید ورودش به بغداد ۶۵ سال تقریباً بعد از فوت ابن الولید است، این خیلی علو است اما به طور متعارف به دو واسطه، مفید، صدوق، ابن الولید، مفید پسر ابن الولید و ابن الولید. این طریقی است که مرحوم شیخ طوسی به میراث ابن ولید دارد.

یکی از حضار: حالا مرحوم شیخ نجاشی

آیت الله مددی: نجاشی اول نیاورده اما محمد ابن الحسین را دارد.

یکی از حضار: دارد خبرنا علی ابن احمد.

آیت الله مددی: همین ابن ابی جید است.

یکی از حضار: حدثنا محمد ابن الحسن

آیت الله مددی: همین ابن الولید است

یکی از حضار: حدثنا محمد ابن الحسن

آیت الله مددی: صفار

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسين ابن ابی خطاب عن صفار بسائر کتب

آیت الله مددی: سنه ۲۱۰ در مدینه.

علی ای حال روشن شد. آن وقت معلوم شد که مشایخ معروف قم توسط ایشان. ما اصطلاحا به این نسخه مشهوره می گوئیم، این فهرستی را می گوئیم نسخه مشهوره، رجالی می گویند روایت مشهور، فرق این دو تا این است یعنی فرق بین محمد ابن عیسی. محمد ابن عیسی ده پانزده مورد شاید از صفوان نقل کرده، این مشهور نیست به هر حال، نسخه مشهور نیست، نسخه مشهوری که قمی ها داشتند بزرگان قم توسط محمد ابن الحسین از صفوان نقل کردند. البته نسخه ای که در اختیار مرحوم کلینی بوده چون سندش تکرار شده احمد ابن ادریس یا ابوعلی اشعری. عن محمد ابن عبدالجبار عن صفوان. به دو واسطه مرحوم شیخ کلینی، این زیاد تکرار شده لذا ما اسم این ها را نسخه مرحوم کلینی گذاشتیم. وقتی زیاد تکرار می شود طریق به کتاب است.

پس کتاب صفوان در اختیار قمی ها بوده. ببینید صفار هست، سعد هست، احمد ابن ادریس هست، محمد ابن یحیی، ما شا الله عدد سنگینی است، همه اینها تراز اول قم اند عن محمد ابن الحسین عن صفوان اما شما وقتی می بینید محمد ابن عیسی عن صفوان، خیلی کم است، اصلا قابل قیاس نیست نه این که خیلی کم است.

یکی از حضار: فرمودید که برای همین گفته يعرف منها الان

آیت الله مددی: منها به این که چه مقدار از کتابش الان زمان نجاشی موجود است چون وقتی که اصحاب نقل کردند به همان نقل ها برگشتند، دیگه کتاب استنساخ نشد. مراد الان این است نه این که مرادش این باشد که کتابش مشهور نبوده است.

.....

علی ای حال الان فکر می کنم تا یک حدی روشن شد، اگر که نسخه همین طور باشد که در کافی الان وارد شده و عرض کردیم این نسخه کافی نسخه بدل طبق این مطالب یعنی طبق این نسخی که چاپ کردند نسخه بدل ندارد. نه محمد ابن حسن دارد و نه واو دارد. این که احتمالا واو باشد از جای دیگه استفاده کرده است. در بعضی اسانید دیگه آمده است و إلا در این سند همه به صورت عن محمد ابن عیسی است.

بله این نهایتش نشان می دهد که روایت شاذی است از صفوان که محمد ابن حسین مستقیم نقل نمی کند. بله اگر واو باشد هیچ مشکلی ندارد. یعنی محمد ابن یحیی از دو طریق از صفوان نقل می کند، یکی محمد ابن حسین که خیلی مشهور است و یکی هم محمد ابن عیسی که مشهور نیست لکن به هر حال شواهد ثانوی هم نشان می دهد که این در نسخه مشهور، این را در بحث های فهرستی خودمان بگذاریم.

پس حالا این بحثی که در این جا می ماند آیا این محمد ابن حسن است یا محمد ابن حسین؟ شواهد تقریبا کاملا واضح است که ایشان محمد ابن حسین است، یک شاهد کوچک دیگه هم بود که من پریروز متعرضش نشدم، در مراجعه دیدم، یادم رفته درس بگویم، صدوق هم که این روایت را آورده از طریق سعد عن محمد ابن حسین عن حکم ابن مسکین عن داود ابن حسین یعنی در طریق صدوق هم محمد ابن حسین اسمش هست، البته ایشان از طریق سعد نقل کرده است. مرحوم صدوق از طریق سعد نقل کرده است اما اسم محمد. این موید این مطلب می شود، این ها دلیل علمی و منطقی نیستند که حالا بپایید بگویید این قابل خدشه است، خب معلوم است، این ها به عنوان مویدات و شواهد ما نقل می کنیم.

پس مجموعه شواهد ما حاکی است که ضبط صحیح کلمه محمد ابن حسین است مضافا به شواهد دیگه که خصوصا ابن شمون در این طبقه نیست، محمد ابن یحیی از او نقل می کند و الی آخره. مجموعه شواهد را که نگاه می کنیم با نقل مرحوم صدوق ظاهرا به کتاب محمد ابن حسین یعنی از طریق محمد ابن حسین است.

نکته دوم راجع به این بود که آیا محمد ابن حسین و محمد ابن عیسی است یا محمد ابن حسین عن محمد ابن عیسی؟ شواهد نشان می دهد که عن محمد ابن عیسی باشد. البته ما در جاهای دیگر داریم، من خیال می کردم در کتب اربعه نیست، دیروز که شما خواندید در تهذیب یک جای دیگر دارد، محمد ابن حسین و محمد ابن عیسی، و او با محمد ابن عیسی. جای دیگر هم دارد اما به هر حال در خود کافی در نسخی که این جا هست پانزده نسخه است که بررسی کردم همه و او نیست، به صورت معنعن نقل شده و به ذهن می آید که همین هم درست باشد، به صورت معنعن باشد که بعد توضیحش را در بحث فهرستی عرض می کنم.

یکی از حضار: همین روایت را فرمودید محمد ابن حسین را دارد؟

آیت الله مددی: بله دیگر مال صدوق، فقط صدوق اولش را ندارد، دوم و سوم را دارد. توضیح دادیم که. و ما کان فیه عن داود ابن الحسین در سند داود ابن حسین نگاه بکنید. مشیخه را نگاه بکنید و إلا خودش از داود ابن الحسین نقل می کند، خودش نقل می کند روی داود ابن الحسین، بعد می گوید و ما کان فیه عن داود ابن الحسین به طریق سعد عن محمد ابن حسین. عن الحکم عن داود ابن الحسین. پس یک شذوذ در این جا راجع به این سند است که الان انصافاً شذوذ نقل دارد.

پس یک شذوذ در این جا وجود دارد و این راه ها رفع آن شذوذ را نمی کند. یک شذوذ دیگر هم در طریق صدوق وجود دارد که ایشان از حکم ابن مسکین از عمر ابن حنظله نقل کرده است، عن داود ابن الحسین معذرت می خواهم و الان در کتب اربعه ما مورد دیگری نداریم که حکم از داود نقل کرده باشد. منحصر به همین مورد است و به هر حال چو نظریق صدوق از طریق سعد ابن عبدالله است و احتمالاً از کتاب الرحمة ایشان باشد قابل خدشه است به هر حال. این هم یک شذوذ. پس دو تا شذوذ در این روایت مبارکه وجود دارد. یکی در طریق کلینی به خاطر این که محمد ابن حسین عن محمد ابن عیسی عن صفوان شاذ است و یکی در طریق شیخ صدوق به خاطر این که حکم ابن مسکین عن داود ابن حسین شاذ است و یکی هم در طریق خاص شیخ طوسی که از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده است. البته آنجا هم عن محمد ابن عیسی عن صفوان است، شذوذ دارد اما خیلی نه، زیاد نیست نه این که منحصر باشد. اینهایی که گفتیم منحصر است. مضافاً به این که عرض کردیم ظاهراً مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب روایاتی را آورده که جنبه شذوذ دارد

و لذا اسم کتاب هم دو جور آمده، اسم کتاب ایشان، نادر المصنف، نادر المصنفین. عرض کردیم سابقا، البته این بحث چون یواش یواش وارد بحث فهرستی هم بشویم این بحث نکته فهرستی هم دارد، اگر نادر المصنف باشد یعنی خود محمد ابن علی ابن محبوب، نادر خودش را جمع آوری کرده است. این غیر از نادرالحکمه است مثلا، آن نادر حکمت است و احتمالا هم نادر المصنفین باشد، ایشان سعی کرده بعضی از نسخ نادر و شاذی که منصفین داشتند را بیاورد، مثلا این را به این عنوان آورده که در کتاب صفوان در یک نسخه شاذ است، البته این ها بحث های فهرستی است. در یک نسخه شاذ از کتاب صفوان بوده، همان بحثی که ما در بحث هدیه مطرح کردیم که ما یک روایت صریح داریم که خمس در هدیه است، آن هم الان منحصر از همین کتاب است، کتاب نادر المصنفین و ایشان این روایت را از طریق احمد ابن هلال از ابن ابی عمیر نقل می کند که اصلا شاید معنای درج روایت در این کتاب این باشد که این در یک نسخه شاذ از کتاب ابن ابی عمیر است و آن هم نسخه احمد ابن هلال است. در نسخ دیگر ابن ابی عمیر نیست، عرض کردیم این روایت خمس در هدیه را اصحاب عمل نکردند. کسی که تقریبا در اثنای دین شاید عمل کردند اما سفت و سخت به او عمل کرده مرحوم آقای خوئی است و لذا الان هم بعد از مرحوم آقای خوئی بین موجودین ما شاید مشهورتر این باشد که در هدیه خمس است به تبع ایشان، شاید هم استقلالاً و به این تصور که این روایت صحیح است. این روایتی که مرحوم صاحب، تصادفا خود شیخ هم این را نیاورده، حالا خود شیخ طوسی، چون شیخ طوسی کتاب نادر المصنفین را به خط خودش استنساخ کرده. این نسخه شیخ طوسی دست نوه دختری ایشان بود.

یکی از حضار: کلمه نادر المصنفی هست؟

آیت الله مددی: به نظرم در کتاب ابن ادریس نادر المصنفین است چون دارد و من ذلک ما استطرفنا من کتاب نادر یا مصنف، در کتاب شیخ نجاشی یا کتاب شیخ طوسی یک جا نادر المصنف است.

یکی از حضار: اینجا فقط محمد ابن گفته منها کتاب نادر

آیت الله مددی: دارد، نادر المصنف هم دارد، ما استطرفنا آخر سرائر را بیاورید. یا نادر المصنف نوشته یا نادر المصنفین.

دقت فرمودید؟ اگر مصنف باشد مراد خودش است و مصنفین باشد اصحابند.

پس بنابراین تا این جا معلوم شد که این روایت مبارکه بعد از صدورش، حالا صدورش را شما قرن دوم زمان امام صادق بگیری، اواخر قرن دوم یک شذوذ دارد یعنی اواخر قرن دوم این روایت در نوشتاری که به ما رسیده. خبر از این جا وارد بحث فهرستی می شویم.

یکی از حضار: بخط شیخ طوسی و آن اسم کتاب نوادر المصنف

آیت الله مددی: عرض کردم. این را مرحوم ابن ادریس نوشته.

شاید یک جای دیگه هم من نوادر المصنفین دیدم.

یکی از حضار: در این جا هیچی نوادر المصنفین نیست.

آیت الله مددی: پس اشتباه کردم.

نوادر المصنف و لذا یک بحثی بوده که بعد هم این بحث را اشاره می کنم. به هر حال این راجع به این قسمت. این بحث های رجالی و نقلی حدیث بود، و طبعاً عمر ابن حنظله هم که نقل می کند طبعاً شاذ است، به این معنا شاذ است یعنی منفرد است. کس دیگری از اصحاب ما این را نقل نکرده است. در شاگردان عمر ابن حنظله فقط داود ابن حسین نقل کرده. کس دیگری نقل نکرده.

یکی از حضار: شما اشتباه نکردید. دارد که افراد دیگر گفتند، مثلاً در جامع احادیثنا گفتند نوادر المصنف اما خود آن بنده خدا.

آیت الله مددی: من اسم را دیدم، یقین دارم که دیدم اما نمی دانم چه گفته است.

به هر حال این مطلب روشن بشود، البته این که عمر ابن حنظله منفرد است این شذوذ روایت را نمی رساند چون عمر ابن حنظله این روایت نیست، حکایت است نه روایت، نمی گوید قال الصادق علیه السلام لا ضرر و لا ضرار. این جنبه روایت مثل روایت سکونی. ما روایت سکونی عن ابی عبدالله را انفراد می گیریم، چرا؟ چون عن الصادق حدثنی ابی فلان، فقط سکونی نقل کرده است یا متونی را که سکونی آورده تعابیر خیلی کم جای دیگه هست. منحصر به سکونی است اما در این جا اصولاً عمر ابن حنظله شخص خودش این مشکل را با امام مطرح کرده است که آقا در کوفه این طور است. اولاً مسئله ولایت را مطرح کرده که مردم شیعه چکار بکنند، امام می فرمایند

خودشان تشکیل حکومت بدهند یا تشکیل قضاوت، حالا هر کدام که هست. بعد هم می گوید این طور و بعد می رسد که روایات گاهی مختلف است، این لذا یک نکته ای است که خود عمر ابن حنظله به شخص خودش قائم است، این با سکونی حساب نکنید چون سکونی می گوید قال الصادق علیه السلام، مثلا سبعة یتمون علی کل حال مثلا یا ستة یتمون علی کل حال، این تعبیر خاص سکونی است اما این نه سوال و جواب است لذا خوب دقت بکنید این در حقیقت حکایت است نه روایت. بعد که در کتاب داود ابن حسین می آید روایت می شود که آقای عمر ابن حنظله گفت من با امام صادق این سوال و جواب را خدمت حضرت انجام دادم حضرت این طور فرمودند و بعدی ها جنبه روایت پیدا می کنند.

پس ما الان به حسب ظاهر انفراد عمر ابن حنظله را شذوذ حساب نمی کنیم. بله در شاگردان عمر ابن حنظله تنها کسی که نقل کرده داود ابن حسین است، این هست. انفراد در این جهت دارد. بعد از داود ابن حسین دو نفر از او نقل کردند، یکی حکم ابن مسکین و یکی صفوان و تقریبا جامع بین این دو نفر هم محمد ابن حسین است و غیر از راه محمد ابن حسین از راه محمد ابن علی ابن محبوب، اینها بحث های فهرستی است. این حدیث به ما رسیده. انصافا اگر در این مرحله یعنی از قرن دوم که حدیث صادر شده تا قرن چهارم که فعلا در این مصدر متاخر به دست ما رسیده یک نوع شذوذ را می بینیم. به لحاظ فهرستی هم می بینیم حالا غیر از جنبه رجالی که الان توضیحش را عرض می کنم اما از قرن چهارم قطعا دیگه مشهور شده است، هم شیخ کلینی آن را آورده، آخر قرن شیخ صدوق آورده، قرن پنجم مرحوم شیخ طوسی آورده. قطعا مشهور شده. فقط یک نکته هست که آن صدر حدیث که اصطلاحا ولایت فقیه است آن را شیخ صدوق نیاورده. آن دو قسمتش دیگه مسلم است اما آن صدرش نیامده است، حالا نکته صدرش را هم بعد عرض می کنیم.

یک نکته خارجی این که آیا امکان دارد که مثلا کلینی پنج سال قبل از آمدن آل بویه به بغداد در بغداد فوت کرده، چون با آمدن آل بویه شیعه در بغداد اقتدار پیدا کرد و مفاد این حدیث این بود که فقها امور شیعه را به دست بگیرند، حالا به خلاف صدوق، قمی ها مخصوصا اشاعره و صدوق که از اشاعره نبود لکن در فلک آنها بود. آن ها تابع حکومت مرکزی در ری بودند و مراعات جانب حکومت

مرکزی می کردند، اصلاً عرض کردیم که صدوق که می گوید مفوضه یعنی مرادش غلات، مرادش اهل بغداد است که در اذان ها اشهد ان علیا ولی الله می گفتند، معلوم می شود در قم هنوز این ها اشکال داشتند.

به هر حال قم محسوس است که بیشتر تابع ری است به خلاف بغداد که بعد از فوت کلینی اقتدار پیدا می کند. آیا به خاطر این دو سلیقه مختلف منشا شده، البته بعید است، خیلی بعید است که منشا این کار باشد. به هر حال احتمالاً که بعد عرض می کنیم در خود نسخه اصلی دو متن از روایت بوده، یک متنی که صدرش موجود بوده و یک متنی که موجود نبوده. کلینی با صدر نقل کرده، شیخ طوسی هم با صدر نقل کرده. صدوق آن متن را نقل کرده که صدر نداشته. احتمالاً این بود. بلکه مناسب با اجوایشان و با ذوقشان این بوده.

به هر حال بعد از نقل کلینی شهرت پیدا کرده یعنی شهرت نقلی یعنی بعد از کلینی می بینیم این آمده دیگه، آن حالت شذوذ را ندارد، در کتب مشهور تراز اول ما آمده.

و اما این قسمتشم یعنی حتی در زمان آل بویه خود آل بویه حکومت را به فقه های شیعه واگذار، می گویند آنها زیدی بودند، آن ها هم حالت زیدی داشتند، خلیفه را نگه داشتند، نیامدند بگویند طبق این روایت باید حکومت را به فقها بدهیم، این کار نشد. اما فقه های شیعه و شیعه خیلی دستشان باز شد در مدت ۱۱۶ سال که آل بویه و اتباعشان بر بغداد سیطره داشتند. با آمدن سلاجقه در ۴۵۰ یعنی ۱۱۶ سال بعد از آمدن آل بویه دیگه این اقتدار شیعه در بغداد به هم پیچید و تمام شد.

به هر حال اما باز این را به عنوان عملی نمی بینیم. مثلاً من عرض کردم در بحث ولایت فقیه نامه ای نوشته این خواجه علی موید سبزواری، مال سردبداران خراسان به شهید اول که از ایشان تقاضا می کند که به خراسان بیاید و ما یک حکومتی تشکیل دادیم لکن در آن جا فقط می گوید بیایید برای فتوا، نمی گوید شما برای ولایت بیایید اما بعد از این مثلاً به یک قرن و خرده ای شاه طهماسب، آن هم نه شاه اسماعیل، شاه اسماعیل موسس دولت صفوی است، پسر شاه طهماسب اول، ایشان یک فرمان شاهی صادر می کند که چون ائمه فرمودند در زمان غیبت باید به فقها مراجعه کرد ما تمام امور را واگذار می کنیم، حتی دارد نصب و عزل روسای عساگر،

توش دارد و تصریح شده. این چاپ شده، در الغدير هم چاپ شده فرمان الشاهی، چون مرحوم صاحب جامع المقاصد می گویند شهید شده، هنوز هم وضع شهادت ایشان روشن نیست. در یک سفری که ایشان از ایران به عراق بر می گشت در همین اصطلاح ما قدیم ها خانه نو می گفتند، الان مثل این که حیدریه می گویند، وسط راه یک کاروانسرای است بین نجف و کربلا. در این جا ایشان شهید می شود و جنازه ایشان را در نجف دفن می کنند، ایشان مسموم می شود. به مناسبتی ایشان را در شهداء الفضیلة نام ایشان را برده، در مجالس المومنین هم هست، حتی مرحوم آقای امینی در شهداء الفضیلة نام ایشان را نوشته فرمان الشاهی، یعنی عنوان داده فرمان، فرمان لفظ فارسی است، فرمان الشاهی در آنجا خیلی مفصل است که چند صفحه است، تمام امور مملکت را می گوید ائمه فرمودند باید به فقها مراجعه کرد و انصافا از دولت صفویه، نه از حین تاسیس، از زمان شاه طهماسب، می گویم این تعبیر خیلی عجیبی دارد، عزل و نصب روسای عساگر، فرماندهان ارتش را ولی فقیه نصب و عزل بکند. تاریخ این فرمان شاهی را الان در این لحظه دقیقا در ذهنم نیست، مرحوم آقای امینی در شهداء الفضیلة نگاه بکنید آن جا دارد کلمه فرمان الشاهی را در شهداء الفضیلة بزنید می آید. این در آن کتاب نقل می کند و خیلی لطیف است، حتی جمله ای از مسائل اجتماعی و عرفی هم توش دارد. این هم خیلی عجیب است یعنی از عجایب کار این است که مثل این قانون اساسی ما نیست، مثلا می گوید اگر محقق شیخ علی، مراد همان صاحب جامع المقاصد، ایشان بعد که عراق می رود روسای عشایر دیدن ایشان آمدند انتظار بازدید نداشته باشند، یک امر عرفی را هم ایشان در فرمان آورده که توقع نداشته باشند ایشان یعنی ولی فقیه به بازدید آنها بیايد. بگویند ما چون رئیس عشیره هستیم، خیلی لطیف است علی ای حال و این یک سند تاریخی است و بدون شک از این زمان شد و مرآة العقول هم در ذیل همین حدیث عمر ابن حنظله این بحث را مطرح می کند و در مرآة العقول از بعضی نقل می کند یعنی مناقشات در ولایت فقیه به این معنایی که الان در زمان ما هست از همین زمان شروع شده است و عمده اش هم همین روایت عمر ابن حنظله است و مرحوم مجلسی نقل می کند از یک آقای، قال بعض المحققين به نظرم یا معاصرین یا محققین من المعاصرین، ایشان اشکالاتی می کند که این روایت دلالت بر نصب نمی کند که بعضی از این اشکالات الان هم هنوز مطرح نشده و من عرض کردم پیگیری ای که کردیم من اول فکر می کردم ملاصدرا مرادش نبود، در کتاب شرح اصول کافی

ایشان نبود، اخیرا که تعلیقه مرحوم میرزا رفیعای نائینی قزوینی را چاپ کردند آن جا آمده و ایشان دارد. انصافا هم تعلیقه قشنگی بر کافی دارد. خیلی پخته است، خیلی مرد ملایی است انصافا. ایشان اشکالات مفصلی دارد که از همان اول شروع می شود که نصب عام معنا ندارد، این چون ولایت فقیه نصب می خواهد و نصب باید خاص باشد، بگویند این شخص. چند تا اشکال می کند. البته بعضی از معاصرین از کلام مرآة العقول کلام ایشان را نقل کردند، خود مرآة العقول هم سعی کرده جواب بدهد، آخرهایش هم خود ایشان گیر کردند و نتوانستند.

و اما در بحث ولایت فقیه مفصلا متعرض کلام مرحوم میرزا رفیعا و حتی کلام مرحوم مجلسی در رد ایشان و اشکالات ایشان را سعی کردیم جواب بدهیم که نه مشکل ندارد. اما به هر حال انصافا تا آن جایی که من می دانم راجع به اشکالات ولایت فقیه که صفویه عملا از زمان پادشاه دوشمشان، شاه دوشمشان شاه طهماسب اول این کار را به عهده گرفتند انصافا شواهد قوی بر این جهت هست و از همان زمان هم مناقشاتی مطرح بوده، البته این مناقشات انواع مختلف دارد. فعلا نمی خواهیم وارد بحث بشویم چون ما اصلا صدر حدیث را کار نداریم، بحث ولایت فقیه است. آیا واقعا مسئله این جور بوده که صدوق روی نکته ای صدر حدیث را نیاورده؟ البته عرض کردیم معروف بین علمای ما اگر قبول کردند کلش را قبول کردند، مثل صدوق انجام ندادند که نصفش را بیاورند و نصفش را نیاورند. اگر هم قبول نکردند کلش را قبول نکردند. اینهایی که گفتند روایت ضعیف است در کلش اشکال داشتند نه در خصوص صدرش که ولایت فقیه است و عرض کردیم آخر آنها مرحوم آقای خوئی که ایشان هم کلش را قبول ندارد. نه در ولایت قبول دارد، البته ایشان قبول می کند که روایت دال بر قاضی منصوب است، لکن هم این را قبول ندارد و هم مسئله ترجیحات و مرجحات را هم قبول ندارند. ایشان کلش را قبول نمی کند، نه این که حالا نصفش را قبول بکنند و نصفش را قبول نکنند. علی ای حال این هم نکته ای، البته بحث ما راجع به بحث ولایت نیست لکن می خواستم یک توضیحی راجع به روایت و اجوائی که در شیعه بوده.

پس روایت را اگر بخواهیم از نظر تاریخی نگاه بکنیم از قرن دوم تا حدود قرن چهارم شذوذهایی دارد، از قرن چهارم در مصادر مهم اصحاب ما آمده و از قرن دهم عملا در جامعه شیعه پیاده شده، مخصوصا بخش صدرش که ولایت فقیه باشد.

و مخصوصا عملا پادشاه صفویه رسماً، یعنی خیلی مهم است، بالاخره پادشاه صفوی پادشاه مملکت است، بگوید آقا نصب و عزل فرماندهان ارتش هم به دست ولی فقیه، خیلی مسئله عجیبی است چون قاعدتا این مسائل در اختیار پادشاه بود، شاه این کارها را می کرد. تمام اینها را در اختیار ولی فقیه قرار بدهد و تصریح بکند که ائمه علیهم السلام دستور دادند که ما این امور را به فقها برگردانیم. پس یک شهرت عملی به این معنا دارد که این از قرن دهم از زمان صفویه است. یک شهرت نقلی به آن معنا دارد که از قرن چهارم است، به استثنای آن صدرش که خیلی قرن چهارم شهرت تقلیش با آن مشکل دارد. یک شذوذی دارد که بیشتر در همان قرون اولیه است لکن به هر حال مثل مرحوم کلینی که اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم روی آن اعتماد کرده است.

حالا یواش یواش وارد بحث فهرستیش هم بشویم: عرض کردیم روایت ظاهراً در اولش حکایت است، روایت نیست، مثل روایت سکونی نیست که آنجا می گفتیم خود سکونی شذوذ دارد. این جا دیگه نمی گوئیم عمر ابن حنظله شذوذ دارد، چون یک طرح علمی است و قائم به شخص است، هر کسی که عمر ابن حنظله است. این بحث علمی چند تا حدیث صحیح داریم، چطور روایات اختلاف دارند، حدیث در کوفه مختلف است، این سوال و جواب شخصی ایشان است، این یک.

و اما به لحاظ فهرستی تا آنجایی که از شواهد می توانیم بفهمیم چون به عمر ابن حنظله لا اقل کتاب نسبت ندادند مصدر اولیه همان کتاب داود ابن حسین است ظاهراً، مصدر اولیه ظاهراً آن است.

مصدر دوم و متوسط احتمالاً کتاب صفوان باشد لکن از داود ابن حسین یک نسخه شاذ داریم که آن را حکم ابن مسکین نقل کرده، آن در اختیار محمد ابن حسین بوده. از کتاب صفوان هم یک نسخه دیگر شاذ داریم که آن هم در اختیار محمد ابن حسین بوده و همین نسخه هم در اختیار محمد ابن علی ابن محبوب بوده، نسخه ای که محمد ابن عیسی باشد نسخه مشهور صفوان نیست، این جا دیگه فهرستی است. بحث روایی نیست.

و لذا عرض کردیم به ذهن می آید که همان عن محمد ابن عیسی درست باشد چون شواهد نشان می دهد که این نسخه شاذ بوده و عمده شاهد هم نقل مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب است. البته بین نقل محمد ابن علی ابن محبوب و کلینی، یک اختلافاتی هست نه این

.....

که نیست اما بین نقل صدق با کلینی و شیخ اختلاف بیشتر است. بین آن دو تا اختلاف بیشتر است اما بین کلینی و شیخ طوسی هم هست، به هر حال شواهد این طور الان به ما نشان می دهد که احتمالا مصدر دوم یا کتاب صفوان بوده یا کتاب محمد ابن حسین. عرض کردم از این که هم عدد روایتش در کتب اربعه زیاد است و هم در فهارس آمده بعید نیست که اصولا بعضی از کتب محمد ابن حسین در قم موجود بوده اصلا، به قم رسیده. و آنچه که می خورد از اینها باشد همان کتاب نوادر ایشان است چون ایشان یک کتاب نوادر هم دارد و تعبیری که مرحوم نجاشی هم دارد بیشتر مشعر به این است که این کتاب های ایشان خیلی قابل اعتماد است و من چند دفعه عرض کردم انصافا مردی است بسیار بزرگوار و به احتمال قوی این نوادر ایشان در قم جا افتاده و بزرگان هم از این نقل کردند. همین حدیث را دو تا از بزرگان از ایشان نقل کردند. محمد ابن یحیی و سعد لذا بعید نمی دانیم که این در نسخه نوادر باشد.

خوب دقت بکنید ما اصولا در نسخه شناسی، چون یکی از اشکالات به بنده در بحث فهرستی این بوده که این ها حدسی است، نه آن طور هم حدسی نیست که خیال کردند، ببینید ما نوادر ابن ابی عمیر را داریم که یک رتبه قبل از محمد ابن حسین است اما این غیر از این که اسمش در کتب آمده صدوق در فقیه می گوید، و فی نوادر ابن ابی عمیر. اسم می برد، اسم کتاب را می برد، مرحوم ابو غالب زراری که یک نیم طبقه ای قبل از صدوق است در همین رساله ای که دارد اجازه ای که به نوه اش می دهد می گوید نوادر ابن ابی عمیر فی ستة اجزاء، اصلا اسم می برد یعنی این ها نشان می دهد که کتاب کاملا موجود بوده، حالا چه نسخه هایی داشته بحث دیگری است.

ما راجع به کتاب نوادر محمد ابن حسین همچنین تصریحی نداریم، اشتباه نشود، خیال نکنید من حواسم پرت است. نوادر ابن ابی عمیر واضح است که نسخه اش موجود بوده اما این قدر نقل کردن و در فهارس آمدن اینها شاهد قوی می شود که نوادر ایشان هم موجود بوده پس در نوادر ایشان یعنی با این شواهد ما اگر موجود بوده این حدیث دو بار آمده است، یک بار توسط حکم ابن مسکین عن داود، طبق آنی که به ما رسیده در این جا صدر نیست. در این مورد صدر حدیث نیست. یک نسخه محمد ابن عیسی عن صفوان عن داود، این جا صدر حدیث هست و شاهد دیگری هم داریم که این صدر هست چون محمد ابن علی ابن محبوب عن محمد ابن عیسی عن صفوان

آن صدر هم هست، نهایت ممکن است بگوییم این نسخه صفوان شاذ است، نهایتش این است که به اصطلاح از نسخ معروف صفوان نقل نشده است. مثلاً محمد ابن عبدالجبار از صفوان. خود محمد ابن حسین عن صفوان. این نهایتش این است که این نسخه صفوان شاذ است اما شواهد نشان می دهد که مرحوم محمد ابن حسین هر دو را در کتابش آورده و اگر ما باشیم و ظواهر. عرض کردم فعلاً ظواهر را می گیریم، چون ما این شبهه را مطرح کردیم که شاید صدوق حذف کرده، خب چون از طریق سعد است احتمال دارد سعد ابن عبدالله حذف کرده، ایشان هم از اشاعره قم است، این ها هم خیلی دنبال ولایت فقیه نبودند. احتمال هم دارد که محمد ابن حسین حذف کرده و احتمال هم دارد که هیچ کدام نباشد. واقعا در نوادر محمد ابن حسین دو بار آمده است، یک بار از طریق داود ابن حسین صدر ندارد و یک بار از طریق صفوان صدر دارد.

به هر حال طریق صفوان از راه دیگر هم به ما رسیده که صدر دارد پس اگر ما باشیم این را نسبت به صدوق نمی توانیم بدهیم. احتمالا از همان اوائل قرن سوم که نسخه داود ابن حسین نقل شده، آن دو نسخه از داود ابن حسین نقل شده، یکی حکم ابن مسکین، البته حکم ابن مسکین چون عده ای از اعلام مثل ابن ابی عمیر از او نقل کردند می شود تقریباً توثیقش کرد، می شود قبولش کرد اما به هر حال جزء شخصیت های تراز اول نیست. یکی هم صفوان که جزء شخصیت تراز اول ما است یعنی صفوان جزء شخصیت های تراز اول است لکن مشکل این است که نسخه صفوان خیلی نسخه مشهوری نیست، چون نسخه مشهور مثلاً محمد ابن عبدالجبار عن صفوان، این نسخه مشهور کلینی است. محمد ابن حسین عن صفوان، این نسخه مشهور قمی ها، و لذا احتمالا این در کتاب نوادرش چون اگر ما باشیم و ظاهر اسناد یعنی بگوییم این ظاهر اسناد اعتبار دارد، اینها مجرد طریق نیست، مجرد تبرک و تشریفات نیست. ما باشیم و ظاهر اسناد، از ظاهر اسناد این جور می فهمیم که در کتاب نوادر مرحوم محمد ابن حسین دو بار آمده، یک بار بدون صدر و یک بار با صدر، از دو جا هم هست نه از یک جا. آن وقت آنی که با صدر است کلینی نقل کرده و شیخ طوسی، آنی که بی صدر است مرحوم شیخ صدوق. یعنی شیخ صدوق عنایت داشته که از این نسخه آورده. در حقیقت نسخه کلینی را دیده و مقابلش بوده. عمداً از راه صفوان نقل نکرده. کتاب محمد ابن علی ابن محبوب مقابلش بوده.

یکی از حضار: از طریق حکم ابن مسکین حاضر شده بیاورد

آیت الله مددی: از طریق صفوان بیاورد.

اگر ما باشیم و این اسم هایی که الان مطرح است اما در واقع چه بوده الان خیلی مشکل است اما طبق این اسم هایی که الان در مقابل ما مطرح است آن که من سابقا هم عرض کردم، بعدش هم غیر از این صدر عرض کردم در متن حدیث یک جا حدود یک سطر، سطر اصطلاحا به اصطلاح ما حدود یازده کلمه، دوازده کلمه چون سطر به اصطلاح قدیم که بیت می گفتند پنجاه کلمه است. چون اینها آداب املاء و کتابت است، مزد می گرفتند می نوشتند، مثلا چند هزار بیت است. الان سطر های امروز بین یازده تا سیزده کلمه است که حدود یک سطر تفاوت هم دارند و جاهای دیگه هم تفاوت دارند. معلوم می شود که مرحوم صدوق روی دقتی که داشته از کتاب سعد این نسخه را نقل کرده است. پس هیچ ملامتی هم به صدوق نیست، ایشان کم و زیاد نفرمودند. ما باشیم و ظاهر اسماء این را می فهمیم، تحلیل فهرستی که از روایت می دهیم. تحلیل رجالی فقط آن جنبه شذوذ است، این تحلیل فهرستی هم جنبه شذوذ است و هم تاریخش را روشن می کند.

پس بنابراین اصل نوشتن کتاب داود ابن حسین، این مصدر اولیه است. دو نسخه از این در اختیار داریم، نسخه حکم ابن مسکین که محمد ابن حسین نقل می کند و نسخه صفوان. این را محمد ابن عیسی نقل می کند، این متاسفانه جزء نسخ شاذ کتاب صفوان است، باز هم هر دو نسخه را محمد ابن حسین دارد، محمد ابن علی ابن محبوب هم این نسخه دوم را نقل می کند، شیخ کلینی نسخه صفوان را نقل می کند و مرحوم شیخ طوسی هم به دو طریق نسخه صفوان را نقل می کند. شیخ صدوق هم راه دیگری، نسخه حکم ابن مسکین را نقل می کند.

یکی از حضار: یعنی چون نبوده صدوق آورده

آیت الله مددی: به ذهن من این طور است چون در این نسخه نبوده صدوق این را انتخاب کرده و این که آورده که من از کتاب داود ابن حسین از این نسخه نقل می کنم، در این نسخه نبود، در نسخه محمد ابن حسین دقیقا نبوده.

پس بنابراین هیچ اشکال تاریخی به این بزرگان ما نیست، تاریخ حدیث، نقل حدیث، عمل حدیث، انطباق حدیث در جامعه شیعه هم برایتان روشن شد دیگه، همه جهاتش و اصولا به عنوان حدیث و به عنوان مرجع هم انصافا شهرتش بیشتر بعد از علامه است چون بحث حجیت خبر مطرح شد، ترجیح مناسب است با حجیت خبر، عده ای هم از همان وقت قبول نکردند مثل فرض کنید صاحب معالم إلی یومنا هذا مثل آقای خوئی. البته آقای خوئی کل حدیث را قبول نکردند مثل صاحب معالم، عده ای هم مثل صدوق نه این که کل حدیث یعنی مرحوم صدوق آن متن را ترجیح داد، متنی که صدر ندارد.

پس بنابراین مشکلات علمی که در این جا هست کاملا واضح شد، نظر نهایی خود بنده هم این است که انصافا این حدیث شواهد قبول دارد یعنی شهرت قرن چهارم کافی است، می شود قبول کرد. چون نسخی که از آن نقل شده فوقش شذوذ دارد اما این که این بزرگان حدیث که خیلی حدیث شناس هستند، بله صدر حدیث ممکن است یک خدشه ای پیدا بشود به خاطر نقل حدیث و إلا در بقیه حدیث مشکلی ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین